

M.33

OKUL DEFTERİ



Adı _____

Sınıfı _____

Okulu _____

بسم الله الرحمن الرحيم

1

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد
وعلى آله وأهل بيته وأهله أجمعين .
قال الله تعالى في مدح علي بن أبي طالب عليه السلام :
" وقال سبحانه لا ربه للعالمين " .
قال عليه السلام في بيانه أشرف ذاتكم .
" أصحابي ما لغوبم بآيكم أفنديكم أفنديكم " .

يعرف نفس ومعرفة رب : نفس بيدون ربني بيدون رب
يعرف نفس ومعرفة ربني : نفس بيدون ربني بيدون رب
يعرف نفس ومعرفة ربني : نفس بيدون ربني بيدون رب

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No TGA.8

Tercüman KÜTÜPHANESİ	
Tasnif No.	Demirbaş No.
	m. 33

بسم الله الرحمن الرحيم

1

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد
وعلى آله وأهل بيته وأصحابه أجمعين .
فإن الله تعالى في هذه العلو شأنه على جائي النبي :
« دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم للعالمين »
فإن عليه السلام في بيانه الشرف ذاتهم .
« أصحابي ما أنعمت عليهم أفنديهم أفنديهم » .

صفت نفس و معرفت - "نفس بیرون رنی بیرون
 صفت و قد هجرانی را که عینه بیرون بود و
 "و ما خلقت لهم والانی الا لیبیدهم"
 بر صفا ای اش آئید عبادن انی بری ایوم را رستم
 بر راز عبادتم قرار نفس بیرون رنی بیرون
 نه کیم پیغمبر علی السلام بدید در - "من عرف نفسه فقد
 عرف ربه" نفس و کیم نفس بیرون صفت اول کیم رنی
 بیرون و کیم - بر آیت کریم و حدیثه ثابت اولدین
 او - "و من عرف نفسه فقد عرف ربه" نفس بیرون
 رنی بیرون ایوم فله اولو شد - اولیای نفس و

ضوایم که من خلقی آید به هیئت و ب
 "انا عمرهنا الا فانی" امانتی صانع و پرور
 امانت من مراد حق و قادر و دانا و شایسته
 پروردگار و مدبر و وارث حق و پروردگار
 و از تمام و از او و از او و از او و از او
 این نفس بیدار و از او و از او و از او
 بر حق و بنیاد و از او و از او و از او
 طبیعت من در عبادت و شکر و از او و از او
 گواهی من از او و از او و از او
 و عبادت من از او و از او و از او
 بیایم من از او و از او و از او
 محاسن عالم این حقیقت معرفت ایم و حقیقت
 حال این دین و حقیقت معرفت و معرفت
 این حقیقت معرفت این دین و حقیقت
 ضمایم و ب حال و از او و از او و از او

من این را و از او و از او و از او
 و از او و از او و از او و از او
 "اقامت اکر الله قد یا من مکر الله الا انعم الخیر"
 این کرم من حق و حقیقت و از او و از او
 و از او و از او و از او و از او
 نیکم فرموده من انا ربکم الاعلی و بیرون ملک
 و از او و از او و از او و از او
 ضمایم از او و از او و از او
 صاف و از او و از او و از او
 این نفس بیدار و از او و از او
 مرشد عالم بر علم و از او و از او
 مرشد عالم از او و از او و از او
 از او و از او و از او و از او
 نه این را و از او و از او و از او
 و از او و از او و از او و از او

بدر آهن دری طبعاً بیکر اگر بیلز جگر
 یا طبعاً متعجب است؛ مرشد فانی بگوید آقا بیفت
 دانسته از نیت ذکره بدادم اولوی آهن در کار
 رنجه - مرشد کرکده - بیده رده
 فقر طبعاً صدای تقیه
 مرشدی از طایفه نرنگ
 بیده کردی کما به اعین
 مرشد فانی ~~الاولی~~ بگوید بگویم مراد
 نکست را شفاست صاحب صاحب مراد
 شهنشاه شهنشاه و طبعاً اجری دکلده - بط
 و قبه صاحبیه - ~~الاولی~~ صاحب مراد
 دکلده - از برای تصرف در عوی بی نوبت آید
 اجرای الامام بی سویم مکرده - نه کیم پیغمبر صلعم
 انشدن در القوف ترک الدلای و کثرت الحاشی
 بوی رنده با طبع تصرف در عواری ترک

ایوب اسیر می بزرگ کند - مرشد فانی محبت رنجه
 صفت مفسد حاصل ~~مرشد فانی~~ بگوید درم حدیث
 مرشد ایوب ~~مرشد فانی~~ بگوید بگوید درم حدیث
 دکلده - شریفه - شریفه - شریفه - شریفه
 یا بکم تمیلان یا ایها صفای الیه و نحو
 اولوی صدای باقی در - صدای فرخ حکمت
 شریفه - امر دیشی لایق و طبعاً اجرای اید
 دران فیدرین معجزه در - دران فیدرین
 نری رنجه اولی - شریفه - طبعاً معرفت
 صفت - او کیم مرشد دکلده - مرشد فانی
 بگوید فانی بگوید - ~~مرشد فانی~~ بگوید بگوید
 عاقله ای شریفه - مرشد فانی مراد ایوب
 در عاقله طبعاً الفیده ایثار ایوب صف
 واقع است -
 صر مرشد دکلده بگوید کیم بولن صایم ادغرائی
 مرشدی فانی در لایق فانی بگوید آقا به اعین

اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ سَفِيْهًا اَوْ يَكُوْنَهُ
 فَهْمًا وَاَعْدَادًا لَوْ . . . حَتَّى يَكُوْنَهُ رَجُلًا
 اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ
 اَنْ يَكُوْنَهُ بَارِي تَعَالَى بِرَبِّهِ وَرَبِّهِ

بِحَوْلِ اللّٰهِ عَالِمًا وَبِتَبَتِّ وَكُنْهٖ اَمُّ الْكُتُبِ
 بِاَمْرِ مَشَاجِي بِاَمْرِ تَعَالَى كُنْهٖ اَمُّ الْكُتُبِ
 وَارْتِكَاهُ اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ
 رَجُلًا اِنَّهٗ اِنَّهٗ اِنَّهٗ اِنَّهٗ اِنَّهٗ اِنَّهٗ
 رَجُلًا رَجُلًا رَجُلًا رَجُلًا رَجُلًا رَجُلًا
 صَرَحَ كَمِ اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ فَهْمًا وَاَعْدَادًا
 اَمَّا كَمِ كَمِ كَمِ كَمِ كَمِ كَمِ كَمِ كَمِ كَمِ كَمِ
 بَارِي تَعَالَى اَمِيْنِيْدِرْ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ اَمَّا
 وَارْتِكَاهُ اِنَّهٗ كَمِ بَارِي تَعَالَى بِرَبِّهِ وَرَبِّهِ

رَوَّاهُ اِنَّهٗ اِنَّهٗ اِنَّهٗ اِنَّهٗ اِنَّهٗ اِنَّهٗ
 لَقَدْ قَلَقْنَا اَلَا اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ
 طَاغُوتًا مَشَاجِي اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ
 وَارْتِكَاهُ اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ
 حَقِيْقَةً مَشَاجِي اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ
 مَرَارَ مَرَارَ مَرَارَ مَرَارَ مَرَارَ مَرَارَ
 اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ
 زَارَ مَرَارَ حَقِيْقَةً مَشَاجِي اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ
 مَرَارَ مَرَارَ اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ
 حَقِيْقَةً مَشَاجِي اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ
 رَجُلًا مَرَارَ مَرَارَ مَرَارَ مَرَارَ مَرَارَ
 زَانِ رَجُلًا مَرَارَ مَرَارَ مَرَارَ مَرَارَ
 رَجُلًا مَرَارَ مَرَارَ مَرَارَ مَرَارَ مَرَارَ
 وَهٖ اَلْبَقِيَّةُ مَقَامُهُ اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ
 اَلْبَقِيَّةُ اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ
 بَلَدَ مَرَارَ حَقِيْقَةً مَشَاجِي اِنَّهٗ فَاىُّ مَلَكٍ كَرِهَ اَنْ يَكُوْنَهُ

۱۱. دنیا بر روی الارض در حدیث شریف می آید
 دنیا دنیا آخرت است و لا سیس و لا سیه و لا سیه و لا سیه
 آخرت و بی سیه و بی سیه و بی سیه و بی سیه
 و صلیت حق و سیم و حق و صلیت حق و صلیت حق
 بی سیه و بی سیه و بی سیه و بی سیه
 دنیا آخرت و دنیا آخرت و دنیا آخرت

در حق ما به بر حق و لا سیس و لا سیه و لا سیه و لا سیه
 دنیا بر روی الارض در حدیث شریف می آید
 دنیا دنیا آخرت است و لا سیس و لا سیه و لا سیه و لا سیه
 آخرت و بی سیه و بی سیه و بی سیه و بی سیه
 و صلیت حق و سیم و حق و صلیت حق و صلیت حق
 بی سیه و بی سیه و بی سیه و بی سیه
 دنیا آخرت و دنیا آخرت و دنیا آخرت

۱۲. دنیا بر روی الارض در حدیث شریف می آید
 دنیا دنیا آخرت است و لا سیس و لا سیه و لا سیه و لا سیه
 آخرت و بی سیه و بی سیه و بی سیه و بی سیه
 و صلیت حق و سیم و حق و صلیت حق و صلیت حق
 بی سیه و بی سیه و بی سیه و بی سیه
 دنیا آخرت و دنیا آخرت و دنیا آخرت

بیعت : بر دنیا و کلمه بیعت بر دنیا و کلمه بیعت
 فان الله تعالى و انبوا الى ربكم و انبوا الى ربكم
 بیعت است و بیعت است و بیعت است و بیعت است
 انبوا الى ربكم و انبوا الى ربكم و انبوا الى ربكم
 و انبوا الى ربكم و انبوا الى ربكم و انبوا الى ربكم

[illegible]

ابدی بر آن پندیده آنگاه سید شما در ده صفه خاص
 بیفته اند و بیست و یکم از صفات اهل قاریه
 و صفات اهل بیعت ائم بود مقام شریفه که کلمه یکتا
 عمری بر شما عبادت نامه به نظر کمال ادا کرد
 معرفت و حقیقت حقیقت ابرو در بر چهارده
 مروج نالوب نفس و رکن بیاض نیمی از ابرو
 و از رکن نفس مقام طریقه و ذکر الله
 در مقام بیلیتر . نفس مقام معرفت ابرو و کفر
 بیلیتر . نفس مقام حقیقه حال ام . چرا ابد
 تصفیه قلب و تزکیه نفس ام بیلیتر . آقا خانی رانی
 در کمال با کمال طبعی و شکر ما عابد
 و در تقدیم غایب نماندیم ~~طریق~~ عالم اهل
 و صفای سر در بر صریح ائم خانی رانی

امدی بیفت اولیایم به سرور بیلتز بود
 نه او صاف جری دهر که خرمی و سر
 نه بیست در به جری مقام شریفه دار لای
 که به آفت انجمن حائز رکده و زبوا عقلی

عقل معارف و کل عقل حاضر در ادراک امور آنکرم
 پیغمبر علی السلام این بود در این لا نفی و الحاکم غیر
 از خداوند متعالی و نفس حاکم تا اهل سویم و بی
 حکمت عالم این یک و یک در مقام
 این در مقام معرفت و مقام حقیقت و ادراک
 نفس نفس مطمئنه در مقام عقل و مقام
 شریعت و ادراک محرم تا حد نفس نفس اندر و عقل
 عقل حاضر در اجراء این امر و ادراک این امر آنکرم
 پیغمبر علی السلام اجراء این امر در مقام شریعت و بی
 این بود که در مقام معرفت و حقیقت و عالم
 این بود در این نه کبر و نه بزرگی

الشريف شرفاً والفرع الرفيعاً والفرع الرفيعاً
أو الرفيعاً والفرع الرفيعاً والفرع الرفيعاً
لما شرفنا فما عدا - طريف أنت والرفيع الرفيع
لما أنت با برأفك - حقيقة صوره صوره
رأه صوره حاشه - أنت عده مرار صوره صوره
شرفيه ره مرار حقيقه - حقيقه مرار صوره مرار

مرد صوم میفاری با خرمی صفا بر برش نشاند
 اولادش نه بدو نکر است علمای طاهران
 علمای را با شرف و فضل اند فلانی بیایم و کارند
 را خرم مرد و طاهران در کشت بیایم و کشته
 علمای طاهران علمای با فضل علمای بیایم و فقط
 علمای با طهر علمای طاهران علمای مدبر

بیعت باطنی ~~بیعت باطنی~~ بیعت بیعت
 بیعتی در پیکر
 // من قلم بر جوا نفا به فلیعن محمدا صلی
 ولا یسرک بعدا به اعدا // یمن بر کبی با بر شایم
 و احد ارطه استر اد کبی عند صالح استم ووم
 با حله صناعی و صلت استم کبی عبادت برش
 شرک ایمن نه صلت استر و نه راه علم فر فرستد
 عبادت ایمن است عبادت صلی خلی ایچوم
 صلی و علم فر فرستد ایچوم دکلده و بیاد صفا
 ایچوم دکلده و فاله قتلها

ای ایچوم عبادت ایمن صفا علم بر یول نامرد کم بر لید
 یونده برار بدند بر یول وسم ایمن مذ صلی علم
 قدر فرستد و بیاز نیست و فندی و فانی صلی
 صوم ایمن علمای دورا ~~دورا~~ دکلده
 صلی علمای صوم ایمن علمای دورا وسم و بیاز نیست
 و فانی بد ادلای بر یول کرم بدندر و بر ا
 دکلده بر کد کلد ایمن دورا بر فدی شونده ایمن فایده
 اولادش بر کبیر محبوب و مورد دل حق و احد ارطه
 بر یول عا حله صاف فرستد بر یول
 خانه با حله ندان بر یمن عا حله بر یول
 با حله ندان ایمن

ضیاعا حله به خانه و بار
 ایچوم دورا کرم صفا
 بر یول عا حله و یمن با حله
 کبیر صلی صوم ایمن اولاد
 کفرده ایمن نه مذ صلی به کبیر کفرده
 ایمن نه مذ صلی به کبیر کبیر تفلیدی نول ایچوم
 تحقیق ایچوم دکلده بر یمن وسم ایمن مذ صلی د

مبارک و شایسته اینده در همه رکعت یا بکسر یا مداد
 طاعت و می خنده بدو نمیزد ایچدی شرف و
 نه کیم پیغمبر علی السلام و عاتقین القیامی الله
 الا بالندادن و غیر بر قول باری تعالی قریب
 نفس اماره و شایسته همه نوافل و اوج و طاعت
 نه کیم عین نبی و قدس سره و نور بر سر در
 در الطرح کلیه مدوده علی با لکها الاض اکتفی
 ای اثر رسول الله علی السلام و عین هر طریقه با کلام
 فایده و الا طریقه راه حق فایده رکعت که
 رسول الله اینده بر ریم و عین رکعت که
 سوره ب سوره محمدی در سوره سوره عاتقین
 بر سوره سوره سوره محمدی و خلق خلق محمدی
 اقلد اقدال و افاضه رسول الله تبیت اید
 او بکسر حقیقه و اصل اید و طاعت الله
 صدق اید و عین اید و صاحب طریقه
 سرحد و اصل اید و عین اید و اهدیه عین

در بر بر کیم صاحب طریقه و عین کلمه کیم اینده پیغمبر
 و شایسته و عین اید و عین رکعت و عین طاعت
 کدند قدس بر عین اید و عین اید
 عین و عین رکعت و عین طاعت و عین
 طاعت و عین اید و عین اید و عین اید
 ای محمد صلی الله علیه و سلم اینده در و عین
 و عین اینده در و عین اید و عین اید
 و عین اید و عین اید و عین اید و عین اید
 عین و عین اید و عین اید و عین اید و عین اید
 کدند قدس صاحب طریقه و عین اید و عین اید
 او و عین اید و عین اید و عین اید و عین اید
 عین اید و عین اید و عین اید و عین اید
 عین اید و عین اید و عین اید و عین اید
 کدند قدس صاحب طریقه و عین اید و عین اید
 صلی الله علیه و سلم اینده در و عین اید و عین اید
 او و عین اید و عین اید و عین اید و عین اید

بیکسیر بپندم در شوی احد به عت اولاد کرم
 طاهر بپندم وار در آقا با طهر بپندم
 بپندم بپندم بیکسیر او بپندم ده فایز دکل
~~بیکسیر او بپندم~~ بیکسیر طهر طاهر طهر
 بپندم بپندم بپندم بپندم بپندم بپندم
 بپندم بپندم بپندم بپندم بپندم بپندم

صبر کرده دل درم کیم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

امید بپندم بپندم بپندم بپندم

طوبایه نفسی و طهارت مکتوب اولاد

جرایم و افراط و تفريط و عیال و عیال

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم
 بپندم بپندم بپندم بپندم
 بپندم بپندم بپندم بپندم
 بپندم بپندم بپندم بپندم
 بپندم بپندم بپندم بپندم
 بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بپندم بپندم بپندم بپندم

بیکسیر بپندم در شوب احد به عتد اولاد کرم
 طاهر بپندری وار در آما با طهر بپند حقیق
 بپندری بپندم بیکسیر او محمد ده فائز دکل
~~بیکسیر او پند~~ بیکسیر طهر صال هم ده
 بپندم در زنده بپندم در او پندری ده
 کند بر می آید در

صومر شده دل درم کیم

بوش صایح او غرا بپند

بپندری طاهر از پند

خانی بوش آجانه امیر

امیر با بپندم کردیم نماز صلی بپندم او روح

طوفا بپندم نفس و صراخ منور یا اولاد ~~بپندم~~

جوابه وافر وافر فقا و فقا بپندم ایلی ایلی بپندم

او بپندم کردیم قدیمی بپندم ایلی ایلی بپندم

بپندم خلد ایلی بپندم بپندری اولاد ده آنری

بپندری طاهر بپندم حقیق بپندری بپندم آنری
 آنری بپندم در صال و بپندم در آنری همیشه
 و بپندم در فاجیم کردیم بیکسیر مرشد دکل
 ده بپندم در فلقه کند بپندم مدح و ثنا ایلی
 آنری بپندم در ایلی کند بپندم در شیت و افند
 آنری بپندم در هر شیت صایح کردیم در اهل محاسب

اهل غیبه دکل در صلی اهل غیبه آنری

تکبیر بپندم در ایلی بپندم در عید فرقه کلمه صال

~~بپندم در ایلی بپندم در ایلی بپندم در ایلی~~

در قدر یا قلمه مکر الله الا انتم الحاکمین بپندم

باری بنا کنند مکر نه بپندم ایلی اولاد الا فای

و فاجر و صایح اولاد مکر و ایلی اولاد

صایح بپندم بپندم مکر نه بپندم ایلی اولاد دکل

او بپندم در قدیمی بپندم ناسد قدیم بپندم در

زیاده در نه کیم ایلی بپندم ایلی بپندم ایلی

بپندم بپندم ایلی بپندم ایلی بپندم ایلی

زیرا آنست که قدری زیاده آمده و گفته اند که ذکر الله و
 ذکر الله در بار او نه طرفه العین آمده و یاد
 نمانده و گفتن کلمات نیز صفتی است اگر آنرا
 صفی (طرفه العین) دانست که تحقیق است بر طاعت
 او و در آن **لا اله الا الله** است و نیز
 باری تعالی فائز است چون در الله و فائز
 دنیا و دنیا محبتی است و این در محبت الله
 نمی آید و محبت کلمات و برافراشته و عالمی که در
 عالمی که مناسب کلمات است این نیز صراطی
 و نه اینست که اهل غیر ~~کلمات~~ کلمات را
 و نه بفرموده و فائز است و فائز است
 که در دم و با هر کس که در ~~کلمات~~
 در بگویند و بگویند و بگویند
 نه صفت جمع صفت و در آن حقیقت جمع
 و با هر کس که در دم و با هر کس که در
 جمع و با هر کس که در دم و با هر کس که در

الحکم برافعه الحاد در فرض هم الحاد در
 زنده بقیه **الله** برافعه الحاد در ~~فرض~~
 صفت ~~فرض~~ فرض هر کس
 جمع در ~~فرض~~ فرض هر کس
 این در ذکر الله در

و صفت فرض در ~~فرض~~ فرض هر کس
 و با هر کس که در ~~فرض~~ فرض هر کس
 اینست که در بار عالم او فرض است و حقیقت و اصل
 اینست که در عالم او فرض است و حقیقت و اصل
 نفس و صفت اینست که در عالم او فرض است و حقیقت و اصل
 با هر کس که در ~~فرض~~ فرض هر کس
 هر کس که در ~~فرض~~ فرض هر کس
 کرده و صفت اینست که در عالم او فرض است و حقیقت و اصل
 صفت هر کس که در ~~فرض~~ فرض هر کس
 صفت هر کس که در ~~فرض~~ فرض هر کس
 اینست که در ~~فرض~~ فرض هر کس

صاحب مقام صمدیه را با دو قدری ~~فراوان~~ و مقام
 بر مقام حقیقه و اصل اولدم طبع این اثر بر لایحه
 صامیه، صابیه، الحار و زنده حق صابیه
 اهل درک. صمدیه ترقی این دو در فرقه عالم نیک تر
 ضیوع فیضیه، ~~نیک تر~~ و نیک تر
 عالم حکوم اینها اهل درک او عالم ~~فراوان~~
 مقام نیک، اعمال و افعال و مقام این دو در فرقه
 و غیر لازم و نه

این دو بر مقام بر ز قدر. باری نیک، فرقه البریه
 بتقیانه نیزها بر ز قدر لا یفیان. این دو سر شده
 بر بر و. بر این باطن مشاخر، بحر این یکی در
 و نیک. بر این شریعت در با هر که ~~و نیک~~ آمد
 مشاخر، دیگری حقیقت در با هر که در بای صمدیه
 عالم کبر و عالم صمدیه ~~و نیک~~ احاطه این
 بر این در با نیک. این مقام صمدیه که مقام

بر ز قدر. او مقامه فانی. مقام حقیقه و اصل
 بر این اثر که. طریقت، شریعت این حقیقت
 این شده و صمدیه او نیک. و حقیقت کیه در بر و
 مقام فانی در ^{حقیقت} الانسان سری و ~~نیک~~
 حره. که ظاهر مشاخر این شده ثم حره. ثم در
 این شده سری. و نیک. باطن مشاخر این
~~این شده صمدیه~~ این شده صمدیه
 این شده صمدیه ثم صمدیه و نیک. این شده
 سری ثم در نیک. این شده این بر ز قدر حقیقت
 ثم ز نیک. و نیک. «الترقیات فی الاضافات»
 نیک حقه اضافات اسقاط این. اضافات در
~~فراوان~~ این اضافات، افعال ~~و نیک~~ صمدیه
 و این نیک حقه فانی بیرون این در حقیقت و اقامه
 و نیکه نظر صمدیه، نیکه نیکه این شده
 این در طبع بر نیک که کل کوزیم یا فوب حقه زان الله
 عمری کوزیم نیک. این در نیک حقیقت

او حاله عالم کلاه بود. عصاره به عبودیت و گزند
 طبیعت بر فطرت. عید به اشیا به امر الحود و ادنی
 اجرا آنکه در او حاله ~~می باشد~~ و می دهد ایم
 نشانه طبیعت نزل ~~ایستاد~~ و درم فطرت ~~ایستاد~~ ایم
 روحانیت پیدا اوله در ~~طبیعت فطرت و فطرت~~
~~ایستاد~~ ~~طبیعت فطرت و فطرت~~

اشانه عالم عصاره اوله نشانه با لکلم عبودیت
 خدا هم میگویند که در ~~درا عصاره~~ و فطرت طبیعت
 اجرا این ~~نوع~~ بر فطرت اجرا ~~ایستاد~~ مقام و حد
 مقام روحانیت ~~آید~~ و چون در ~~درا~~ آنکه
 عید به فطرت و فطرت می باشد و عبودیت اجرا ~~ایستاد~~
 صراط مستقیم صادر می شود

با می نماید فطرتی که در عصاره است. ظهور یافته
 مزارانند. ظهور می گزیند اقتضایند. گزین
 بوزنه به ظهور ~~ایستاد~~ و بر یوزان که نیی بوزنید
 گزیند و ندی. ظهوری ~~ایستاد~~ فطرت اوله
 گزیند احسان به بری لطف. بری کشف

لطف الله ایلم اشیا و ادنی به ظهور یافته. لطف الله
 طاعت و مشربیه بوزنه به ظهور یافته. بر یوزان که
 فطرت اوله. احسان به بری لطف. بری کشف
 در ~~درا~~ بر یوزان که ~~فطرت~~ اوله. بری روحانیت
 رویکردی فطرت ~~ایستاد~~ اشیا و ادنی فطرت لطف بوزنید
 آنکه فطرت ~~ایستاد~~ گزیند روحانیت پیدا ~~ایستاد~~ لطف
 اوله در عصاره ~~ایستاد~~ فطرت و فطرت

میکند و مشربیه اب فطرت کشف بوزنید. آنکه فطرت
 و عصاره ~~ایستاد~~ و عصاره طبیعت فطرت و فطرت
 کشف اوله در فطرت ~~ایستاد~~ فطرت و فطرت
 و فطرت با بری گزیند بوزنید به ظهور یافته. و گزین
 بوزنه به ظهور ~~ایستاد~~ فطرت اوله ~~ایستاد~~ پیدا
 اوله. اشیا و ادنی به ظهور یافته. بر یوزان که
 ظهور یافته. کذابت ~~ایستاد~~ و فطرت ظهور یافته
 فطرت و باطله ~~ایستاد~~ و فطرت ~~ایستاد~~ امر و نه

روحانیت و فطرت ظهور یافته. او حاله و انیم
 عید به فطرت و فطرت ~~ایستاد~~ و فطرت کشف
 لطف الله ~~ایستاد~~ فطرت ~~ایستاد~~ فطرت

هوایی و طبیعتی که آید و در دو جانب پیدا آید
شریفی اما آید و در امری طریقی و در همه احتیاج
آید، شریفی حقیقت آید، اگر چه در حد
آید، اکیلیگی بر آید، لا بد در بر یک جمله
در یک طرفی آید بر سر

بر یک مایه خفیه در هر یک صفت فرم
شریفی در یک طرفی اما آید، اهل الهم
اهل در یک طرفی، صافه و صافه صافی
اولیایه بر یک طرفی، شریفی نقصان در آید
صفتی در نقصان طوری

اولیایه بر یک طرفی، آید بر یک طرفی
یکی اجده نقصان در رفاقت و کثافت
یونینده که بری هادی، دیگری صفت در جماعت
بر یکی اجده طریقه، اشیا و ادب هادی
استند طریقه، اهل تمیز و اهل غایب در
مناظرند و آید هدایت حرکت طوری آید
آید در اصل طریقه و اولیایه در بر

کرد و بر یک مایه در هر یک طرفی
در یک مایه در هر یک طرفی، مایه و مایه
طریقه، آید در هر یک مایه در هر یک طرفی
حرکتی، طریقه در هر یک طرفی، صفت و صفتی
رأی نفس و هوایه در هر یک طرفی، مایه در هر یک طرفی

صفتی حرکتی طوری آید، در هر یک طرفی
در هر یک صفتی که در هر یک طرفی، آید در هر یک طرفی
در هر یک طرفی، در هر یک طرفی، در هر یک طرفی

خال داد و در علم السلام، ملاز اخلافت الحلد
خالد داد و در یارب در خلق نیویم یا راند و در
کمال آید، یارب یارب بر یک طرفی، در هر یک طرفی
صفتی که آید، اهل خلق الحلد لا عرف، یعنی
به بر کثرت صفت، که در هر یک طرفی، بیانفکال سودم
خلق یا راند، بیانفکال آید

با صفت مایه در هر یک طرفی، آید در هر یک طرفی
صفتی آید، خلد یونینده طوری آید، لکن طریقه
نام آید، و آید آید، آید آید، آید آید
آید یونینده طوری آید، آید آید، آید آید

« ان عرفنا الامام على السموات والارض والحيال
فابع ان يحيا وان ينفقه من اجل رحمة الاشياء
انه ما له قدر "عبد الله" »

کنت کز آن سری سینه افکار که نفسی
آه و دود که صفه رنگه آه و سیم
ضد ریه عالم ریه تیری ریه و اولیوم
بر ریه آینه بر طرف نوم عجم هر طرف قدر لام

او خالده رشام کلکده مقصد کنده و حم غنچه
و خردی و داریش فانی و کدنگی اهورا حم
و خرد و داریش حقیقی حقه اهورا بیخواره
و حم و خردی و داریش ~~حقیقی~~ حقه و حم
و کنده اهورا حقه و خردی و حم امان
صاحبه و خردی و کنده اهورا حقه

اما نده مراد بهر خطه است که وجود می
دارد لفظ اولی او فکله است نه امانت

وفاقیہ کے لئے اگر وہ بدعت ہو تو اقلیت کے لئے
اس کے قیام و وجود اقلیت کے لئے اگر ہر
وجود کے لئے اقلیت کے لئے ہر بدعت و وجود

فقد عرفت ان بنده را در غرض از اتمام
صفه اوله بنده بنده بنده بنده بنده
اما بنده صاحب و بر سر افکار و بر سر
فقد عرفت بنده در سرخ ابرمه افکار
دانا بنده بنده بنده بنده بنده بنده
فقد عرفت و بر سر و بر سر و بر سر

اولانده در کم آورده واجب الوجود اولانده
دانشنده شریکی نظری و فاعلی نیست -
امیدی، آدم بیرون شده نه ظهور را بیندم و نه
دانشم آینه - ایندم در یکدیگر - باری نیلای صیغ افغانی
و افغانی در حرکتی آرام عبور شده به کوه خردی -

نه کیم پیغمبر علی السلام صدرن ارم دان واری ایچ
اقلدین بیانه ای دی ای دی و در رقیب اقلدین

مرآن المؤمنین . ظاهر صفا جری . مؤمنه قلبی
 مؤمنه آینه سید . دیکند . باطنه صفا جری
 قلب المؤمنه کی مؤمنه مراد آید . مرآن المؤمنه
 و هر که مؤمنه مراد باری تعالی در زیر
 اللہ بر اوست مؤمنه . آینه مؤمنه قلبی
 مؤمنه آینه سید . دیکند . آرمه قلبی
 صفا صفا نده . اجم بر روی ده ذاتید . دیکند
 نه یکنیم یقیناً السلام . رفا الله آرمه علی صفا
 بر بر دیکند

محمد لله نور ایم انداره ایردم به یکریم
 آید یون عید یقین عرفان ایردم به یکریم
 آینه عفو نام باند و اله هیرانه الکیه
 ایردی بر ندر تجلیه به حیات ایردم به یکریم
 ایلمع تقلیدی یقین حجابی نور الید
 هدی حجاب الی حی ایردم به یکریم

کشدی کز آن آردی و هدی حجاب عالم سیر
 صفا و یون صفا نده . اجم حیات ایردم به یکریم
 حیات صفا صفا حیات و صفا بر سیم و پیرانه
 کنت کز آن سیرایم کیم حیات ایردم به یکریم
 باری شالینده ظاهر ی ایکی احمد مقتضایم
 ظاهر اجم حیات صفا . مظهر اجم مقتضایم
 حقیقته ایکی رفا بر ذات و حرکتی بر ذات صفا و اله
 نفس کز آن بر نده و هدی حیات صفا حرکتی ده
 صلات حرکتی ده ایله هدی . کلدی به بر ذات
 الحمد لله اندی حیل نفس لطیف صفا و هدی نفس
 کشف صفا خلق . یعنی نیم اول اللهم صفا به یکریم
 کشدی نفسی لطیف صفا آفا حیات ایردم به یکریم
 و نه کشدی نفسی کشف صفا آفا حیات ایردم به یکریم
 شیخ الابرار صفا ایمن بر بر دیکند . ایما الکریم صفا و اله
 صفا صفا یقین و هدی من یقین هدی صفا صفا الی طریق
 یعنی کز آن صفا له . ای حقیقته هدی هدی حرکتی
 بر نفا صفا ایله ایکی حرکتی بر نده هدی الی

اینه ی که از آنجا که لطف حق در کشف و حلقه
 او که در شرح شریف انشال این دو عبارت است
 کونند قدری ترک این دو حد و حصر این حد و حصر
 محال با این کشف حق در حد و حصر این حد و حصر
 این دو حد و حصر - آقا حق لطف و وصلت و بیعت
 او که در شرح شریف انشال این دو عبارت است
 یا نه اولی و حقه حقیقی او با این حد و حصر
 نفس نیکو این کندی و اولی - آقا کونند
 انشال این حد و حصر و حقیقت و حقیقت
 شیخ الاکبر رضا انا حق حقیقی بر این حد و حصر
 اولی حد و حصر و حقه حقیقی در این حد و حصر
 یا نه اولی - آقا این حد و حصر حقیقی و حقیقت
 و حقه اولی حد و حصر و حقه حقیقی در این حد و حصر
 اولی حد و حصر - حقه حقیقی در این حد و حصر
 این حد و حصر و حقه حقیقی در این حد و حصر

[illegible][illegible]

اوثر سیرت و صنایع و حقیقت رالذکر صدره حقیقت
 جو صورت در پر بویت در ریم گیس نه عین و نقیصاتی
 آنکاره آماره آنرا ضاعده یا که شاعر
 صنفه اولی در صنفه ثانیه ای پر زخم کوهن
 کوه به نظر اید در کرت خیال و درت اعدا
 بر صورتی در صنفه اولی در صنفه ثانیه یا ضایع
 صنفه سدره مدام گیس آنری کوهن هم بی سوله
 ریم گیس و نقیصاتی آنری گیس کوهن یقیناً
 پر زخم ای راف یا حال صافه اولی در ریم
 فرقه ثانیه پر کرده در الا الله اولی الله لا فرق
 علیهم ولا یحییهم غیر الله آنی کریم ای پر کرده
 عیاشیه در صنفه اولی در صنفه ثانیه یا ضایع
 کره کوهن در صنفه

امری لطیف ہو لے ، صدائے قطریہ شروع
 ہو رہی ، اصرار ، کشف خیالات قطریہ رہی
 اصرار مراد روحانیت ~~و~~ ایہ قرینہ انیکہ
 رہی مراد نفسہ صراحت و طبیعتی قرینہ انیکہ

انسان در آن کسبه قلمه اولی در آن کسبه طوطی و در آن کسبه
در آن کسبه طبعی و در آن کسبه طبعی و در آن کسبه طبعی و در آن کسبه
صوبه و در آن کسبه طبعی و در آن کسبه طبعی و در آن کسبه طبعی و در آن کسبه
طبعی و در آن کسبه طبعی و در آن کسبه طبعی و در آن کسبه طبعی و در آن کسبه

ششم فرار، محاربه و مجاهده اید و بدین ترتیب طبعاً
 قضاها ~~در~~ اید، از دست برآورده و در نتیجه
 اید و روحانیت پیدا کنید.

طبیعت یافتیم نورش نمودم ظاهر و پیر و سرور
صفت این عارفان طبیعت و نفس هر دو با یکدیگر
ایستاد و روح طبیعت این صاف و روح جامع و مجید و عزیزان
ایستاد و اگر بخواهیم تا به آخر روح این را

طبیعت بشری که بر عناصر است بر نفس طبیعت و نفس طوری
بر نفس است یا کلام کجاست یا کلام کجاست یا کلام کجاست
عناصر است یا کلام کجاست یا کلام کجاست یا کلام کجاست
افسانه است یا کلام کجاست یا کلام کجاست یا کلام کجاست
یکدیگر است یا کلام کجاست یا کلام کجاست یا کلام کجاست
و کلام طبیعت و کلام کجاست یا کلام کجاست یا کلام کجاست

آرد و از صفت و عرفان همیشه بر تقدیم مراد
 مشاهده را به نیت طبیعت در برهان نفسانیت
 جلیلا و برزخ عالمی و صفت و صفات
 طبیعتی از این دو به هر دو منصفی است
 هر دو را به حد بیان کند روح این عالم به
 فطرت فلا هرا و در حق و احد اولاد

« بعد خلق انسان هر چه نفوس می رود نام
 آنست که با قلب در بر انسانها است نفوسه
 این سه عالم را ~~افراد و افراد~~ روح
 روح نفسانیت و فطرتی از نیت و مراد
~~روح و افراد و افراد~~ صفت و صفات
 با فطرت کردند و از این فطرت مراد
 مشاهده را به نیت طبیعت در برهان نفسانیت
 فطرت و نیت این دو به هر دو منصفی است
 نفسانیت روح این دو طبیعتی از نیت و مراد
 بر انسانها است نفوسه از نیت فطرت و مراد

روح انسانیت بر دو عالم اولاد و نیت
 این اولاد را به نیت فطرت و نیت
 صفت و صفات از نیت فطرت این نیت
 با فطرت اولاد این نیت فطرت و نیت
 طبیعتی از نیت و نیت فطرت
 نیت و نیت و نیت فطرت و نیت
 و نیت اولاد این نیت فطرت و نیت
 طبیعتی از نیت فطرت و نیت
 اولاد و نیت فطرت و نیت
 نیت و نیت فطرت و نیت

برای فطرت و نیت اولاد و نیت
 بر نیت و نیت روح فطرت و نیت
 این نیت را به نیت فطرت و نیت
 نیت و نیت فطرت و نیت
 فطرت و نیت فطرت و نیت

ادراذ نجیه و فضائل دوست ملازمت
 دائمی ساله نقد ترجمه می

ترجمه: صبری خالفاً من الله: بیدار اینجا هر صبری
نقد

اندر کجی، اربعه

یا نه، رفته، مورد